نامساوي ِ زن-مادر

10 فروردين 1391

«قصد ازدواج ندارم» را شايد در گذشته كم‌تر مي‌شد از زبان دختراني شنيد كه تمام همّ زندگي‌شان از دوران كودكي، مهيّا كردن خود براي روزي بود كه نقش مادري را با در آغوش گرفتن كودكي واقعي به جاي آن‌چه به نام عروسك روز و شب در بغل داشتند بپذيرند و افتخار آن را به رخ هم‌سالان كشند. افتخاري كه در پس دستيابي به يك هويّت جديد، يك مقام و شأن اجتماعي متعالي، جايگاهي كه رشك برمي‌انگيخت، نصيب‌شان مي‌شد؛ مادري.

امروزه ولي با رخ دادن آن‌چه جامعه‌شناسان «گذر از سنت به مدرنيته» مي‌نامند و در پي تغييرات بزرگي كه در ارزش‌هاي اجتماعي در حال روي‌دادن است، جاي تعجب نيست دختري را ببينيم كه آينده خود را در جايي ديگر، جز مادري، مي‌جويد. در كجا؟ و به چه هدفي؟

رگه‌هاي انديشه‌اي كه آن را «فمينيسم» مي‌نامند، سال‌هاست كه با طوطي‌واري ِ بيمارگونه‌ي گروهي ناآشنا به هويت زن مسلمان و با حمايت پروپاقرص رسانه‌هاي جمعي، نُقل محافل زناني شده است كه بي‌جيره و مواجب و بدون اين‌كه سر و ته اين ادبيات فروپاشانه‌ي نظام اجتماعي را بفهمند، آن را دست به دست مي‌دهند و دختران جامعه را در دو راهي جديدي متحيّر مي‌سازند؛ آيا زندگي اجتماعي زن ضرورتاً بايد با نقش مادري پيوند خورَد؟!

اين گذر اجتماعي را با تكرار اصطلاح‌واره‌هاي «مردسالار»، «ظلم به زن»، «آزادي زنان»، «حضور اجتماعي زن»، «اشتغال زنان»، «تحصيلات عاليه براي بانوان» و چه و چه، مي‌توان به چشم ديد. واژگاني كه در وراي خود و در عمقي پنهان، مفاهيمي غيرارزشمند را با تكرار به ارزش بدل مي‌كنند، مفاهيمي كه به چشم نمي‌آيند. ارزش‌واره‌هايي كه بسياري از اعتقاديافتگان به خود را به ديار پوچي و نيستي و بي‌هدفي رسانده است كه پس ِ عمري زيستن، از بي‌هويتي دروني تبديل به موجودي شود كه شايسته نام انسان نيست. ناارزش‌هايي كه انسانيت را به مسلخ ادعاي ِ آزادي‌اي مي‌كشاند كه پس از حصول، مي‌يابي چيزي جز يك اسارت اجتماعي بزرگ و تبديل شدن به ابزاري براي سرمايه‌داران نيست. جريان ِ مدعي آزادي زن در دنياي معاصر، هدفي جز «بردگي زنان» در نظام سرمايه‌داري ندارد!

زن، زن آفريده شده است. روحي لطيف، پراحساس، با محبت، كه با اندك توجهي، حاضر است تمام سرمايه وجود خويشتن را وقف انساني ديگر نمايد؛ انساني كه خود مي‌زايد. چنين انساني را اگر بي‌حمايت به جامعه آوري، بدون حامي، بي‌پشتوانه‌اي كه تنها به خاطر خود ِ او، از حقوق او دفاع كند، كمپاني‌ها مانند غول‌هاي بي‌شاخ و دم، با تمام ولع ِ خود براي استثمار ِ تمام آدم‌هايي كه مي‌توانند به‌گونه‌اي سود بيشتري براي سرمايه آنان فراهم كنند، با شعار «منفعت‌طلبي» اومانيستي ِ امروزين كه در جامعه ما هم رسوخ كرده، چه بلايي به سرش خواهند آورد؟! در فرادست، سرمايه‌داران ِ بيمار ِ ثروت‌اندوزي و در فرودست دختركان و زناني كه روح لطيف‌شان به سرعت اعتماد مي‌كند و در پس ِ هر اعتمادي تمام توان خود را مصروف مي‌دارد. به زودي هضم مي‌شود و لابه‌لاي چرخ‌دنده‌ها، در مسير توليد كالا يا خدمات، در نهايت ِ گوارش كمپاني‌ها قرار مي‌گيرد و پسماند مي‌شود.

زن در جامعه جهاني امروز به مصرف بهره‌وري سرمايه مي‌رسد. زني كه نه صدايش به اعتراض بلند مي‌شود و نه مي‌تواند پرولتاريا شود و نهضت‌هاي چپ را عليه سرمايه‌داري سامان دهد، با تمام وجود به كمپاني و بِرَند آن عشق مي‌ورزد و وجود خود را وقف موفقيت‌هاي رؤساي خود مي‌نمايد. زيرا رئوف آفريده شده است و نمي‌تواند بين كار و عشق خود در زندگي تفكيك قائل شود! مي‌خواهيد ميزان بهره‌مندي سرمايه از كار ِ زنان را ببينيد، كافيست سربچرخانيد و از شركت‌داران پيرامون خود دليل استخدام زنان و گماردن‌شان به كار را خيلي خصوصي بپرسيد!

اگر انسان بايد انسان باشد و انسان بماند، انسان ماندن به معناي بقاي انسانيّت، اين تحقير بزرگي براي زنان است كه براي حفظ انسانيّت ناگزير باشند «مادري» را كنار بگذارند. اين يعني «زايش»، «پرورش» و «نگهداشت ِ فرزند» جزيي از انسانيّت نيست! اگر داد ِ بي‌دادي مي‌زنند كه «چرا زن مساوي مرد نيست؟» در پساكلام معترف شده‌اند كه «زنانگي داخل انسانيّت نيست» اين آدم‌هاي مدعي ِ حمايت از زنانگي!